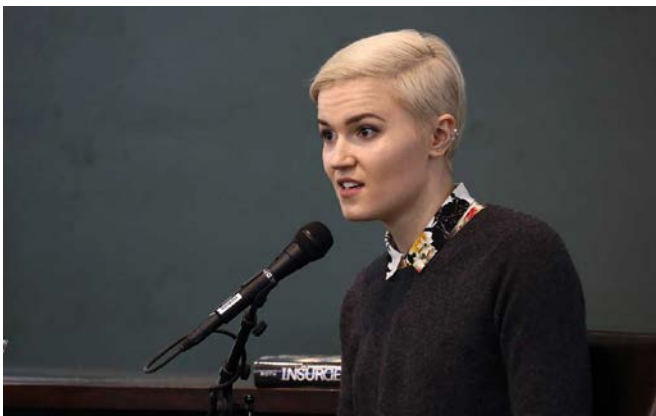


متمایز: شکست یک پروژه سینمایی

مقدمه

مجموعه آثار متمایز (Divergent) که گاهی در فارسی با عنوان «سنت شکن» یا «ناهمتا» نیز خوانده می شود برای اولین بار توسط خانم ورونیکا راث (Veronica Roth) در سال ۲۰۱۱ نگاشته شد و در همان سال موفق به کسب جایزه منتخب سایت Goodreads شد. این رمان در سه قسمت با نام های متمایز (Divergent)، شورشی (Insurgent) و هم پیمان (Allegiant) نگاشته شده است. در ایران ترجمه مجموعه سه جلدی این رمان توسط آقای امیرمهدی عاطفی نیا و در انتشارات آذرباد انجام شده است. در سال ۲۰۱۳ خانم راث امتیاز رمان خود را برای ساخت فیلم به کمپانی سامیت انترتینمنت (Summit Entertainment) فروخت و ساخت اولین فیلم در سال ۲۰۱۴ به کارگردانی نیل برگر (Neil Burger) به اتمام رسید. علی رغم کیفیت بالای جلوه های ویژه در این فیلم منتقدان چندان از کیفیت ساخت فیلم راضی نبودند. کارگردانی بخش دوم فیلم به عهده رابرت شونتکه (Robert Schwentke) قرار گرفت. این بار هم با وجود پیشرفت اندکی که در فیلم رخ داده، همچنان مشکلات بسیار بزرگی گریبانگیر آن است. در نهایت سازندگان و سرمایه گذاران کمپانی سامیت تصمیم گرفتند به رسم دیگر کمپانی های هالیوودی قسمت آخر این فیلم را به دو بخش تقسیم کنند تا بتوانند سود بیشتری از آن حاصل کنند. اما قسمت سوم به قدری ناامید کننده بود که منتقدان سینمایی بی رحمانه آن را به باد انتقاد گرفتند. این انتقادات به نحوی بود که سازندگان از ساخت فیلم سوم ناامید شدند و خواستند که یک مجموعه تلویزیونی از آن بسازند. اما این پروژه نیز ناموفق بود و همچنان تا اواخر سال ۲۰۱۸ شاهد هیچ قسمت چهارمی از این مجموعه نبوده ایم. در انتهای این مقاله به علل شکست این مجموعه سینمایی خواهیم پرداخت، اما در اینجا سعی مان بر آن است که ایده اصلی این مجموعه یعنی طبقه بندی افراد جامعه بر اساس استعدادهایشان را مورد موشکافی بیشتر قرار دهیم.

ساختار داستان



تصویر شماره ۱: خانم ورونیکا راث نویسنده داستان متمایز در هنگام نگارش کتاب کمتر از ۲۵ سال سن داشت.

می توان گفت ساختار اصلی داستان مبتنی بر ایده تفکیک افراد بر اساس توانایی ها و ویژگی های ذاتی آنها است. علاوه بر این تفکیک افراد مستلزم ارائه وظایف و حقوق مختلف به افراد است. این ایده از همان ابتدا توسط مولف مورد سوال واقع می شود. سوال اصلی آنجاست که با افراد بی نظیری که در هیچ گروهی نمی گنجد چه کنیم؟ آیا آنها بهتر از بقیه هستند یا بدتر؟ افرادی که در قالب گروه ها قرار نمی گیرند می توانند در همه یا هیچ کدام از آنها قرار نگیرند. اما این مساله اهمیت چندانی ندارد. مساله اصلی آنجاست که فردیت اعضای جامعه تا چقدر قابل کنترل است؟ تریس شخصیت اصلی داستان، قهرمان متمایزی است که در قالب گروه ها نمی گنجد و از همان ابتدا مشکلاتی ایجاد می

کند. کم کم در طول داستان متوجه می شویم که افراد متمایز محدود نیستند و هر کس به قدری ناخالصی دارد. در واقع نکته اصلی داستان خانم راث منحصر به فرد بودن تک انسان ها نسبت به خودشان است. اینکه بخواهیم همه افراد را بر اساس یک الگوی خاص قضاوت کنیم، گرچه ممکن است تا زمانی صلح و آرامش را به بار بیاورد، اما در نهایت با مشکلات جدی روبرو می شود.

در قسمت سوم (و احتمالاً چهارمی که ساخته نشد) داستان بیشتر سبک علمی تخیلی و ژنتیکی به خود می گیرد. اما همچنان تم اصلی حول همین موضوع است. در واقع فرقی نمی کند متمایزها اعضای مخرب سیستم باشند، یا اینکه آنها را به عنوان نمونه اعلاای انسانی در نظر بگیریم.

به هر حال تفکیک آنها مشکلاتی را به وجود می آورد که ریشه در عدم توجه به فردیت افراد است. یکی از عوامل محبوب شدن داستان خانم راث بین نوجوانان نیز دقیقاً همین اهمیت دادن به شخصیت افراد است. در واقع نوجوانان در سنی هستند که نیازمند توجه دیگران هستند و به دنبال یافتن ویژگی های منحصر به فرد خودشان هستند. آنها در قالب جامعه فرار گرفتن را دوست ندارند و خواهان کسب جایگاهی متمایز هستند. پس می توان گفت خانم راث در پیدا کردن نقطه حساس نوجوانان و جوانان موفق بوده است. اما این تمایز خواسته و ناخواسته سوالات فلسفی مهمی را پدید می آورد که پرداختن به آنها در لایه های عمیق تر این داستان قرار می گیرد.

سوال ۱: فرد یا جامعه؟

سوال اولی که بر مبنای ساختار داستان ناهمتا در ذهن متبادر می شود این است که آیا برای ایجاد صلح و آرامش اجتماعی می توان برخی از اعضا را محدود کرد؟ در این سوال فرض بر این است که جامعه با چنین شرایطی می تواند صلح را برقرار کند. این فرض چندان دور از ذهن نیست، چرا که در یک جامعه طراحی شده، افراد در یک سیستم انتخاب شده و بالا می آیند. آنها برای وظایف اجتماعی تربیت می شوند و از استعدادهای آنها به بهترین نحو استفاده می شود. به عنوان مثال کسی که در برقراری عدالت استعداد دارد بهتر است در سیستم قضایی قرار بگیرد و کسی که در انجام کارهای رزمی استعداد دارد باید در گروه پلیس یا آتش نشانی قرار بگیرد. مشکل این جامعه آن است که همه چیز از قبل تعیین شده و جایی برای نبوغ یا خراج از کادر بودن وجود ندارد. اگر استعدادهای کسی با گروه های از پیش تعیین شده تطابق نداشته باشد، به عنوان بی استعداد از جامعه طرد می شود. اما کدام بهتر است: داشتن جامعه ای یک دست و آرام یا جامعه ای مبتنی بر هیجان و افرادی که مدام در پی خروج از کادر هستند. شاید به راحتی پاسخ دهیم ترکیبی از این دو خوب است. یعنی جامعه ای که استعدادها را کشف کند و در عین حال به افراد اجازه ابتکار بدهد. اما آیا چنین چیزی ایده آل نیست؟ به نظر می رسد چنین جامعه ای حداقل به شکل کامل یک ایده آل است. اما چرا؟



تصویر شماره ۲: مجموعه فیلم های متمایز تکیه بر سوالات اساسی دارد: استعدادهای فردی اولویت دارند یا مسئولیت های اجتماعی؟

آیا مدارس و آموزشگاه ها نیاز به یک سیلابس درسی و یک نظام مدون آموزشی ندارند؟ اگر پاسخمان به این سوال مثبت است یعنی معتقدیم استعداد افراد در قالب دسته هایی قرار می گیرد که می توان آنها را به شکل های از پیش تعیین شده ای طراحی کرد. به عنوان مثال اگر در مهدکودک ها بر روی افزایش مهارت های بدنی افراد تمرکز شود، به معنای آن است که توانایی های ذهنی برخی دست کم گرفته شده است. اگر بر روی مهارت های ذهنی کار کنیم یعنی بخش دیگری را فراموش کرده ایم. اما اگر همه مهارت ها را پرورش دهیم، سوال پیش می آید که آیا فقط همین مهارت هایی که ما پرورش دادیم وجود دارد؟ مهارت دیگری نبود که پرورش دهیم؟ در ضمن

نسبت اهمیت این برنامه ها نیز اهمیت بسیاری دارد. به عنوان مثال اگر نصف روز به مهارت های بدنی و نصف روز به مهارت های ذهنی بپردازیم، آیا این نسبت خوب است؟ این مساله نشان می دهد که بالاخره در هر سیستم آموزشی با هر میزان کیفیت نوعی چشمپوشی استعدادها و ابتکارات کودکان وجود دارد. پس تکلیف چیست؟ اینجاست که بار دیگر سوال اصلی ما رخ می نماید. ارزش ها و نیازهای جامعه اهمیت بیشتری دارند یا آزادی و ابتکار افراد آن جامعه؟ به نظر می رسد پاسخ به این سوال بسیار دشوار است و هر نوع پاسخ دادن به آن هزینه ها و فواید خود را دارد.

سوال ۲: مسئولیت های اجتماعی

کم یا زیاد به هر حال مجبوریم بخشی از استعدادهای افراد جامعه را فدای ارزش بالاتر جمعی کنیم. اما حالا که جامعه برخی را برای اهداف خود تربیت کرد، آیا حق ندارد آنها را برای مسئولیت هایی که خودش طراحی کرده انتخاب کند؟ به عنوان مثال اگر مدارس افرادی را برای فعالیت های جسمی تربیت کرد، آیا آنها برای تصدی مقام های پلیسی و آتش نشانی اولویت بیشتری ندارند؟ شاید پاسخ این سوال به سادگی مثبت باشد، اما وقتی که سوال به مسئولیت های سیاسی و جایگاه قدرت در جامعه برسد مساله متفاوت می شود. یکی از سوالات مهم داستان ناهمتا نیز از همین جا آغاز می شود. گروه فداکاری به خاطر ویژگی ها و آموزش هایی که دیده است، باید مسئول قدرت سیاسی در جامعه باشد، اما گروه های دیگر نیز سهمی از این قدرت را طلب می کنند و به نظر می رسد این قدرت طلبی چندان بی راه نیز نباشد.

صفحه | ۳

در یونان باستان، آکادمی افلاطون طراحی شده بود تا افرادی که به دنبال دانش هستند پیشرفت کنند و در نهایت به قدرت سیاسی نائل شوند. در واقع افلاطون معتقد بود سیاستمداران باید از میان فیلسوفان انتخاب شوند، چرا که آنها استعداد لازم را دارند و تحت آموزش آکادمی قرار گرفته اند. در این آکادمی علمی همچون هندسه آموزش داده می شد، به نحوی که بر روی ورودی آکادمی افلاطون نوشته شده بود کسانی که هندسه نمی دانند وارد نشوند. این شایسته سالاری همچون سوال قبلی که مطرح کردیم اسباب مشکل آفرینی می شوند. از سویی معتقدیم مسئولیت های اجتماعی نیاز به تربیت ویژه و توانایی های خاص دارد و از سوی دیگر معتقدیم هر کس به خاطر عضویت در جامعه باید سهم برابر در قدرت داشته باشد. اگر تنها به افراد تحصیل کرده و با توانایی های خاص اجازه دخالت سیاسی بدهیم، حقوق افراد دیگر با استعدادهای متفاوت را پامال کرده ایم. ای بسا کسانی که تربیت خاص سیاسی نشده اند ولی ایده ها و ابتکارات نابي داشته باشند. اگر به افرادی که تحصیلات و توانایی لازم برای سیاست رانی ندارند اجازه دهیم سهم بزرگی در این فرآیند داشته باشند، آنگاه باید منتظر سعی و خطاهای این گروه بی تجربه باشیم. در اینجا نیز شاید بخواهیم به سادگی پاسخ دهیم: ترکیبی از هر دو استفاده شود. اما در این مساله نیز هر ترکیبی از افراد تربیت شده و تربیت نشده هزینه های خود را دارد.

اجازه دهید یک مثال بزنیم تا عمق این مساله بیشتر روشن شود. امروزه پیشرفته ترین و گسترده ترین مدل سیاسی در جهان دموکراسی است. فارغ از انواع و اقسامی که دموکراسی دارد، تمام آنها از یک ساختار اصلی تشکیل شده اند. هیچ کس معتقد نیست دموکراسی بدون عیب است، اما به نظر غالب متفکران این سیستم سیاسی در بین سیستم های دیگر کمترین عیب را دارد. در این سیستم تمام اعضای جامعه از طریق حق رای دادن دخالت سیاسی دارند. پس در این سیستم سیاسی فرض بر سهم حداکثری افراد است. اما سوال اینجاست که آیا همه افراد شایستگی

آن را دارند که در خصوص مسائل سیاسی اظهار نظر کنند؟



تصویر شماره ۳: رابرت شونتکه کارگردان قسمت های دوم و سوم از مجموعه متمایز

آیا مردم عادی از فروشنده و دانشجو و بازیگر تئاتر به یک اندازه می توانند بین کاندیدهای ریاست جمهوری انتخاب صحیحی داشته باشند؟ رسانه ها با قدرت نفوذی که در جهان امروز دارند به راحتی می توانند افشار ضعیف تر را مورد هجوم تبلیغاتی قرار دهند و کاندید مورد نظر خود را به آنها تحمیل کنند. حاصل این فرآیند دموکراتیک انتخاب افراد ناشایستی همچون دونالد ترامپ به عنوان رئیس جمهور کشور بزرگ و مهمی همچون آمریکا است. اما آیا راه بهتری وجود دارد؟ آیا اگر انتخاب رئیس جمهور فقط به خواص سیاسی بسپاریم، فساد در آن گروه ها ترویج نمی شود؟ آیا انحصار سیاسی گزینه جایگزین است؟

ناهمتا یک مساله مهم اجتماعی است

هدف ما از معرفی این سوالات فلسفی این نیست که پاسخی برای آنها ارائه دهیم. چرا که اصولاً معتقدیم پاسخ مشخصی برای آنها وجود ندارد. ما انسان‌ها به خاطر تنوع توانایی‌هایمان و مساله مهمی همچون اجتماع مجبور به پذیرفتن برخی محدودیت‌ها هستیم. اینکه چه سیستمی و با چه ضریبی از فدا کردن استعداد افراد بهتر است، مساله دیگری است که باید در جای خود تصمیم‌گیری شود، اما آنچه در اینجا اهمیت دارد، آن است که داستان ناهمتا بروز چنین مسائلی مهمی در جامعه است. ای بسا خانم راث خود نیز نمی‌داند دست روی چه مساله مهمی گذاشته است. احتمالاً او فکر می‌کند پاسخ خوبی برای این سوال دارد. پاسخ او در دو بخش اول داستان حاکی از تاکید بر روی استعدادهای خاص افراد است، اما در بخش سوم چرخشی اساسی رخ می‌دهد. او نشان می‌دهد که برتری استعدادهای خاص و بی‌اهمیتی نسبت به توده مردم نیز چندان مثبت نیست. در واقع داستان از یک سو نخبه‌گرا است و از سوی دیگر نخبه‌گریز. این دقیقاً ریشه مساله است. یعنی یک جامعه پویا نه نخبه‌گرا است و نه نخبه‌گریز. پس برخورد یک جامعه پویا با نخبگان چگونه است؟ نمی‌دانیم.

مجموعه فیلم‌ها

متأسفانه سطح کیفی فیلم‌های این مجموعه به قدری پایین است که علاقه‌مندان کتاب‌های خانم راث نیز ناامید شدند. این پایین بودن کیفیت پیش از هر چیز به خاطر سوداگری سازندگان و کمپانی‌های سامیت است. آنها در مدت زمان بسیار کوتاهی یک فیلمنامه اقتباسی ضعیف از داستان خانم راث را به مرحله ساخت فیلم رساندند. قسمت اول فیلم ناهمتا تا حدود زیادی مبتنی بر کتاب خانم راث بود، اما با شکست این پروژه از لحاظ کیفی سازندگان تصمیم گرفتند داستان را در قسمت‌های بعدی تاحدودی تغییر دهند. اما تغییر کارگردان نیز کمکی به این پروژه سینمایی نکرد. فیلمنامه هر سه فیلم در تثبیت مقدمات داستان مشکل دارند. به این صورت که بخش زیادی از فیلمنامه به معرفی فضای داستان و شخصیت‌ها می‌پردازد و فرصت کافی برای پرداختن به یک داستان منسجم و عمیق به وجود نمی‌آید. در واقع فیلمنامه بیش از آنکه شخصیت‌پردازی کرده و داستان واحدی را برای ما روایت کند، به حاشیه‌های غیرضروری می‌پردازد. از سوی دیگر در بخش جلوه‌های ویژه که انتظارات از کمپانی سامیت بسیار زیاد بود، موفقیت‌چندانی حاصل نشد و به غیر از چند سکانس ویژه (مانند جدا شدن کلبه مادر تریس از روی زمین در فیلم «شورش») شاهد هنرنمایی خاصی نبودیم. در برخی از سکانس‌های قسمت سوم (فیلم «هم پیمان») جلوه‌های ویژه به قدری ضعیف است که حتی بینندگان آماتور نیز می‌توانند مشکلات را رصد کنند. در نهایت می‌توان گفت که بزرگترین اشتباه عوامل سازنده مجموعه ناهمتا، تقسیم کردن قسمت آخر فیلم به دو بخش است. آنها برای افزودن سود کمپانی خود، قسمت سوم را نیمه تمام رها کردند تا با ساخت قسمت چهارم درآمد بیشتری از گیشه‌ها کسب کنند. این در حالی بود که منتقدان نظر مثبتی نسبت به قسمت‌های قبل نداشتند و این داستان اصلاً کشش ادامه پیدا کردن را نداشت. آقای [میثم کریمی](#) در نقد فیلم سوم (هم پیمان) به درستی این مجموعه را «یک مورد پژوهشی درباره مسئله «تاثیر پول در صنعت سینما» می‌داند.

انتخاب فیلم‌های این مجموعه بسیار آسان بود، چرا که به راحتی تصمیم گرفتیم همه فیلم‌های ساخته شده این مجموعه را بررسی کنیم. البته شایان ذکر است که قسمت چهارم این مجموعه هرگز ساخته نشد و تصمیم‌گیری ما لاجرم مبتنی بر همین قسمت‌هایی است که تاکنون ساخته شده است. در میانه راه به نظر رسید شاید بهتر باشد خواهر این مجموعه یعنی «عطش مبارزه» (The Hunger Games) و برادر آن یعنی «بلید رانر» (Blade Runner) نیز مورد بررسی قرار گیرد، اما در نهایت به این نتیجه رسیدیم که این مجموعه به تنهایی ارزش بررسی دارد. فیلم‌های این مجموعه عبارتند از:

(ناهمتا ۲۰۱۴): کلیت داستان و گروه بندی پنج گانه شهر شیکاگو در دوره آخرالزمان مشخص می‌شود. تریس به عنوان یک متمایز شناخته می‌شود و روابط شکل می‌گیرد. این فیلم به کارگردانی نیل برگر، وفادارترین قسمت به داستان اصلی خانم ورونیکا راث است.

(شورشی ۲۰۱۵): قسمت دوم مجموعه متمایز به کارگردانی رابرت شونتکه از لحاظ فیلمنامه و کیفیت جلوه های ویژه بصری پیشرفت اندکی داشت، اما با انحراف از داستان کتاب و مشکلات عمده ای که داشت مجددا تماشاگران را ناامید کرد. در این قسمت تریس و چهار علیه گروه دانشمندان شورش می کنند و نظم سابق شهر را به هم می زنند.

صفحه | ۵ (هم پیمان ۲۰۱۶): آخرین فیلمی که از این مجموعه ساخته شده است، شاید ضعیف ترین قسمت آن باشد. در این قسمت تریس به خارج از شهر می رود و با تمدن پیشرفته ای که مردم شیکاگو را مورد آزمایش ژنتیکی قرار می دهد آشنا می شود. تریس نه نظم قبلی را می خواهد و نه نظم جدید را.

ردیف	نام فیلم	سال ساخت	کارگردان	کشور سازنده	نمره IMDB	نمره Classifilms
۱	Divergent	2014	Neil Burger	آمریکا	6.7	5.4
۲	Insurgent	2015	Robert Schwentke	آمریکا	6.2	5.8
۳	Allegiant	2016	Robert Schwentke	آمریکا	5.7	5.7